

آب در نقش عنصری آفریننده: تحلیل تطبیقی شعر بودلر، مولوی و حافظ

فهیمة مقصی^۱، شادی خاتمی^۲، پریسا موسوی روضاتی^۳

۱. دانشجوی دکتری، گروه ادبیات فرانسه، واحد اصفهان (خوراسگان)، دانشگاه آزاد اسلامی، اصفهان، ایران

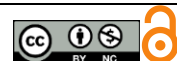
۲. گروه ادبیات فرانسه، واحد اصفهان (خوراسگان)، دانشگاه آزاد اسلامی، اصفهان، ایران

* ایمیل نویسنده مسئول: sh.khatami@khuif.ac.ir

چکیده

هدف این پژوهش بررسی آب در نقش عنصری آفریننده: تحلیل تطبیقی شعر بودلر، مولوی و حافظ است. روش تحقیق در این پژوهش توصیفی-تحلیلی بوده و بر پایه تحلیل محتوای کیفی آثار شاعران انجام شده است. نمونه‌هایی از اشعار بودلر در مجموعه «گل‌های رنج»، بخشی از مثنوی معنوی مولوی و اشعار دیوان حافظ استخراج و از بعد نمادشناسی تطبیقی مورد بررسی قرار گرفته‌اند. این تحلیل نشان می‌دهد که هر شاعر به شکلی منحصر به فرد، از آب برای بیان مفاهیم انسانی، معنوی و شاعرانه بهره برده است. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که در شعر بودلر، آب دارای دوگانگی است. از یک سو، نماد پاکی، روشنائی و تطهیر روح است و از سوی دیگر، بازتابی از رنج، اندوه و اضطراب‌های درونی انسان مدرن به حساب می‌آید. آب در جهان شاعر مدرن، آینه‌ای است که تلاطم روان و نوسان میان امید به رستگاری و سقوط در تاریکی را منعکس می‌کند. در شعر مولوی، آب جلوه‌ای کاملاً مقدس و متعالی پیدا می‌کند. او آب را نمادی از دم الهی، جریان بی‌پایان عشق و وحدت وجود می‌داند. در این نگاه، آب عاملی است که جان آدمی را از تیرگی نفس به روشنائی حقیقت هدایت می‌کند و مسیر به سوی خداوند را برای انسان آشکار می‌سازد. حافظ نیز در شعر خود، آب را با عشق، می، روشنائی و الهام در هم می‌آمیزد و به آن معنایی فراتر از ظاهر طبیعی می‌بخشد. در آثار او، آب نماد صفای باطن، بیداری روح و پیوند عاشق با معشوق آسمانی است و تجربه‌ای از زیبایی و معنویت را در اختیار خواننده قرار می‌دهد. مقایسه تطبیقی این سه شاعر نشان می‌دهد که هرچند آب در ساختار فرهنگی و زبانی هر یک از این شاعران معنای خاص خود را دارد، اما در نهایت همه آن‌ها به جوهری مشترک اشاره می‌کنند: آب نیرویی زنده و مولد است که در همه چیز جاری است و به زندگی، شعر و حرکت معنا می‌بخشد. در هر سه سبک شعری، آب نه تنها پدیده‌ای طبیعی، بلکه تجسم زندگی معنوی، تجربه‌ای آفرینش و سیر انسان از محدودیت به رهایی است.

کلیدواژگان: آب، نمادشناسی، شعر تطبیقی، بودلر، مولوی، حافظ



شیوه استاندارد: مقصی، فهیمة، خاتمی، شادی، و موسوی روضاتی، پریسا. (۱۴۰۴). آب در نقش عنصری آفریننده: تحلیل تطبیقی شعر بودلر، مولوی و حافظ. گنجینه زبان و ادبیات فارسی، ۳(۴)، ۱-۱۷.

© ۱۴۰۴ تمامی حقوق انتشار این مقاله متعلق به نویسنده است. انتشار این مقاله به صورت دسترسی آزاد مطابق با گواهی (CC BY-NC 4.0) صورت گرفته است.

تاریخ ارسال: ۲ تیر ۱۴۰۴

تاریخ بازنگری: ۳ آبان ۱۴۰۴

تاریخ پذیرش: ۱۰ آبان ۱۴۰۴

تاریخ چاپ اولیه: ۱۶ آذر ۱۴۰۴

تاریخ چاپ نهایی: ۱ دی ۱۴۰۴

The Treasury of Persian Language and Literature

Water as a Creative Element: A Comparative Analysis of the Poetry of Baudelaire, Rumi, and Hafez

Fahimeh Moghzi¹, Shadi Khatami^{2*}, Parissa Moussavi Rozati²

1. PhD Student, Department of French Literature, Isf.C., Islamic Azad University, Isfahan, Iran

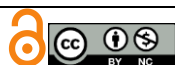
2. Department of French Literature, Isf.C., Islamic Azad University, Isfahan, Iran

*Corresponding Author's Email: sh.khatami@khuisf.ac.ir

Abstract

The aim of this study is to examine water as a creative element through a comparative analysis of the poetry of Baudelaire, Rumi, and Hafez. The research method is descriptive-analytical and is based on qualitative content analysis of the poets' works. Selected poems from Baudelaire's *Les Fleurs du mal*, portions of Rumi's *Masnavi-ye Ma'navi*, and poems from Hafez's *Divan* were extracted and analyzed from the perspective of comparative symbolism. This analysis demonstrates that each poet, in a unique manner, employs water to express human, spiritual, and poetic concepts. The findings indicate that in Baudelaire's poetry, water exhibits duality. On one hand, it symbolizes purity, luminosity, and the purification of the soul; on the other hand, it reflects suffering, sorrow, and the inner anxieties of modern humanity. In the world of the modern poet, water is a mirror that reflects the turbulence of the psyche and the oscillation between the hope for salvation and the fall into darkness. In Rumi's poetry, water acquires an entirely sacred and transcendent quality. He regards water as a symbol of the divine breath, the endless flow of love, and the unity of being. From this perspective, water is a force that guides the human soul from the darkness of the ego toward the radiance of truth, revealing the path to God. Hafez, likewise, intertwines water with love, wine, illumination, and inspiration, endowing it with meanings that exceed its natural appearance. In his works, water symbolizes inner purity, spiritual awakening, and the bond between the lover and the celestial beloved, offering the reader an experience of beauty and spirituality. A comparative examination of these three poets shows that although water carries its own distinct meaning within the cultural and linguistic frameworks of each poet, ultimately they all point to a shared essence: water is a living and generative force that flows through all things and gives meaning to life, poetry, and movement. Across all three poetic traditions, water is not merely a natural phenomenon but the embodiment of spiritual life, the experience of creation, and the human journey from limitation to liberation.

Keywords: Water, symbolism, comparative poetry, Baudelaire, Rumi, Hafez



How to cite: Moghzi, F., Khatami, S., & Moussavi Rozati, P. (2025). Water as a Creative Element: A Comparative Analysis of the Poetry of Baudelaire, Rumi, and Hafez. *The Treasury of Persian Language and Literature*, 3(4), 1-17.

© 2025 the authors. This is an open access article under the terms of the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC 4.0) License.

Submit Date: 23 June 2025

Revise Date: 25 October 2025

Accept Date: 01 November 2025

Initial Publish: 07 December 2025

Final Publish: 22 December 2025

مقدمه

آب، به عنوان سرچشمه‌ی زندگی و نمادی کهن و جهانی، از آغاز تمدن بشری تابه حال جایگاهی ویژه و بنیادین در اندیشه، هنر و ادبیات انسان داشته است. این عنصر نه تنها زندگی بخش همه‌ی موجودات است، بلکه در ادبیات و شعر نیز فراتر از نقش طبیعی خود، به نمادی چندوجهی از آفرینش، زایش، پالایش و دگرگونی‌های درونی انسان تبدیل شده است. آب در طول تاریخ، همواره به عنوان وسیله‌ای برای بیان تجربه‌های انسانی، معنوی و روحانی مورد توجه بوده و شاعران و فیلسوفان تلاش کرده‌اند با تصویر آن، پلی میان جسم و جان، زمین و آسمان برقرار کنند. این ویژگی باعث شده است که آب در آثار ادبی، نه تنها به عنوان یک پدیده‌ی طبیعی، بلکه با بار معنایی عمیق و متعدد دیده شود و به واسطه‌ی آن، مفاهیم فلسفی، عرفانی و روانشناسانه به شکلی شاعرانه بیان شوند. در میان شاعرانی که به طور برجسته از آب بهره برده‌اند، سه چهره‌ی مهم یعنی بودلر، مولوی و حافظ، هر یک از منظر جهان‌بینی و فرهنگ خاص خود، آب را در مرکز جهان شعری خویش قرار داده‌اند. بودلر، شاعر مدرن فرانسوی، آب را آینه‌ی روان انسان معاصر می‌بیند؛ آینه‌ای که در آن نوسانات روح و روان، میان امید به رستگاری و سقوط در تاریکی، به روشنی منعکس می‌شود. مولوی، شاعر و عارف ایرانی، آب را سرچشمه‌ی حقیقت و جریان بی‌پایان عشق الهی؛ جریانی که جان انسان را از تاریکی نفس به روشنایی، کمال و وحدت با ذات الهی می‌رساند. حافظ نیز با نگاهی شاعرانه و ظریف، آب را وسیله‌ای برای پیوند میان عشق، الهام و روشنایی قرار می‌دهد و با آن پلی میان عشق و حقیقت می‌سازد. پژوهش حاضر با روش توصیفی، تحلیلی و تطبیقی انجام گرفته و هدف آن بررسی نحوه‌ی بازنمایی و معناپردازی آب در آثار این سه شاعر برجسته است که می‌تواند همزمان به عنصری شاعرانه، فلسفی و عرفانی تبدیل شود. به بیان دیگر، آب در شعر این سه شاعر همانند آینه‌ای است که

روح انسان را بازتاب می‌دهد و در آن، میل به پاکی، تجدید و جست‌وجوی معنویت نمایان می‌شود. در این رویکرد، ابتدا اشعار منتخب هر شاعر به دقت مطالعه شد و مضامین مرتبط با آب شناسایی و استخراج گردید. سپس این مضامین در سه محور اصلی مورد بررسی قرار گرفتند: نخست، آب به عنوان نماد آفرینش و زندگی؛ دوم، آب به عنوان نشانه‌ی دگرگونی، پالایش و زایش درونی انسان؛ و سوم، آب به عنوان راهگاه عرفانی-روحانی و پیوند انسان با معنویت و امر متعالی مطرح می‌شود. این سه محور، به ترتیب، حرکت آب از سطح ماده به سطح معنا، از جسم به روح و از محدوده‌های فردی به افق‌های الهی را نمایان می‌سازند و نشان می‌دهند که آب چگونه می‌تواند ابزاری برای بازنمایی تجربه‌های عمیق انسانی باشد. جامعه‌ی پژوهش شامل نمونه‌هایی برجسته از آثار بودلر در مجموعه‌ی «گل‌های رنج»، بخش‌هایی از «مثنوی معنوی» مولوی و غزل‌هایی از دیوان حافظ است. معیار انتخاب این نمونه‌ها، اهمیت تصویر آب و نقش آن در بیان مفاهیم وجودی، عرفانی و فلسفی بوده است. منابع پژوهش نیز شامل متون اصلی شاعران، کتابها و تحقیقات ادبی، تفسیری و نمادشناختی هستند که به تحلیل جایگاه آب در شعر و اندیشه‌ی این سه شاعر پرداخته‌اند.

نتایج پژوهش نشان می‌دهد که در آثار بودلر، دریا، رودخانه و باران به آینه‌ای برای روان متلاطم شاعر تبدیل می‌شوند، روانی که میان شور زندگی و غم و اندوه در رفت و برگشت است و تضادهای درونی انسان مدرن را به تصویر می‌کشد. در شعر مولوی، آب دیگر صرفاً یک پدیده‌ی مادی نیست، بلکه به جوهر معنا، حقیقت و سرچشمه‌ی حرکت روحانی تبدیل می‌شود. جریان آب در مثنوی معنوی، نمایانگر جریان بی‌پایان عشق الهی است. آب در شعر مولوی، وسیله‌ای برای نشان دادن حرکت جان انسان از محدودیت‌های دنیوی به سوی عرفان، از فردیت به سوی وحدت و از ظاهر به باطن است. حافظ نیز با نگاه شاعرانه و ظریف خود،

آب را میانجی میان عشق، می، الهام و روشنائی قرار می‌دهد. او از آب برای بیان وصال، پاکی دل، بیداری روح و تجلی عشق بهره می‌گیرد و به این ترتیب، پلی میان زمین و آسمان برقرار می‌سازد. آب در دیوان حافظ نه تنها تصویر طبیعت بلکه نمادی از تجربه‌ی معنوی و حضور خداوند در زندگی انسان است و به عنوان زبانی نمادین، ارتباط انسان با عالم الهی و معشوق آسمانی را آشکار می‌سازد.

چارچوب نظری این پژوهش بر پایه‌ی نمادشناسی و نقد تطبیقی ادبیات استوار است. در این چارچوب، نماد، نه تنها نشانه‌ای کلامی بلکه ساختاری معنایی تلقی می‌شود که در ابعاد عمیق متن، اندیشه و روح شاعر را بازتاب می‌دهد. آب، به عنوان یکی از گسترده‌ترین نمادهای فرهنگی، هم در سنت‌های شرقی و هم در غرب، بار معنایی بالایی یافته و به بیان تجربه‌های انسانی، عرفانی و فلسفی کمک می‌کند.

در نهایت، می‌توان گفت که آب در آثار این سه شاعر، فراتر از یک تصویر عینی است و به رمز جاودانه‌ی حیات، عشق، پاکی، معنویت و حرکت روحانی تبدیل می‌شود. بودلر، مولوی و حافظ هر سه در جست‌وجوی لحظه‌ای هستند که آب دیگر صرفاً پدیده‌ای مادی نباشد، بلکه جریان معنا، آینه‌ی جان و رابطی میان انسان و هستی باشد. این پژوهش نشان می‌دهد که آب در شعر زبان ناپیدای آفرینش است؛ زبانی که فراتر از زمان و مکان، فرهنگ‌ها را به هم پیوند می‌دهد و انسان را به سرچشمه‌ی یگانگی و حیات بازمی‌گرداند، جایی که روح و معنا با هم یکی می‌شوند و آب جریان جاودانه‌ی هستی را بازتاب می‌دهد.

زمینه فرهنگی و تاریخی آثار

از طرفی، آب به عنوان سرچشمه‌ی حیات و عنصری بنیادین در نظام آفرینش، از گذشته جایگاهی محوری در تفکر و هنر بشری داشته است. از سوی دیگر، نقش و جایگاه آن در ادبیات فرا تر از معنای مادی و زمینی است؛ در بستر شعر، آب به نمادی چندبعدی

از زندگی، تولد، پاکی و دگرگونی درونی انسان تبدیل می‌شود. این عنصر نه صرفاً در آثار شاعران تصویری از طبیعت تجسم می‌کند بلکه ابزاری برای بازنمایی تجربه‌های پنهانی و معنوی انسانی است. هدف از طرح مطرح شده، مقایسه‌ی نماد آب در شعر جهانی می‌باشد. این پژوهش نشان می‌دهد چگونه این عنصر طبیعی با تجربه‌ی انسان دارای پیوند عمیق است و می‌تواند پلی میان انسان، جهان و آفرینش باشد.

در این فضا، آب در شعر بودلر دو چهره‌ی متضاد دارد: از یک سو نماد پاکی، آرامش و فرار از فرسودگی زندگی شهری است و از سوی دیگر، نشانه‌ی اضطراب، تباهی و گسست روحی انسان مدرن. در مجموعه‌ی *گل‌های رنج*، به‌ویژه در اشعاری مانند «دریا» و «سفر»، آب به عنوان بازتاب ناخودآگاه شاعر عمل می‌کند؛ جریانی میان مرگ و زندگی، میل به رهایی و تسلیم در برابر پوچی. این دوگانگی، تجسم روان ناپایدار انسان مدرن و نمود تنش میان عقل‌گرایی و اشتیاق به معنویت در بطن هنر اروپای قرن نوزدهم است. بنابراین، در شعر بودلر، آب نه تنها عنصری طبیعی بلکه تمثیلی از نوسان‌های درونی انسان در جهان صنعتی و عقل‌محور است. در مقابل، مولوی، شاعر و عارف بزرگ ایرانی در سده‌ی هفتم هجری، در فرهنگی آمیخته با عرفان پرورش یافته است. در نگاه او، آب مفهومی فراتر از عنصر طبیعی دارد و نماد روح انسانی است که از مبدأ الهی سرچشمه گرفته و در مسیر سلوک، به‌سوی حقیقت مطلق در حرکت است. در مثنوی، آب نشانه‌ی پاکی، زایش دوباره و پیوند میان خالق و مخلوق است. مولوی بارها آب را موجودی زنده، پویا و متحول معرفی می‌کند؛ همان‌گونه که روح انسان نیز در مسیر شناخت الهی، از تاریکی به روشنائی و از جدایی به وحدت می‌رسد. تصاویر مکرر جویبار، رود و دریای بی‌کران در آثار او، استعاره‌ای از حرکت مداوم انسان به سوی کمال و یگانگی با هستی است (1). بدین معنا، آب در اندیشه‌ی مولوی، نماد پویایی روح و سیر صعودی انسان از مرتبه‌ی خاکی به مقام

الهی است. حافظ، نیز در شعر خود از آب به عنوان عنصری نمادین و چندوجهی بهره می‌گیرد. در غزل‌های او، آب گاه در قالب جام شراب روحانی نمود می‌یابد که جان را از غبار اندوه می‌شوید، و گاه چشمه‌ای زلال است که از دل روشن و روح بیدار سخن می‌گوید. حافظ از طریق تصویر آب، میان عشق زمینی و عشق الهی، میان زیبایی محسوس و حقیقت مطلق، پیوندی شاعرانه برقرار می‌کند. او با درهم آمیختن مفاهیم جسم و روح، لذت و معرفت، و عشق و آگاهی، تجربه‌ای عرفانی و هنری می‌آفریند. در فضای فکری و فرهنگی ایران آن دوران که شعر، موسیقی، فلسفه و عرفان در اوج شکوفایی بودند؛ آب به نمادی تبدیل می‌شود که نشانه‌ای از تطهیر، فنا در معشوق و رهایی از قیدهای جسمانی، و در عین حال جلوه‌ای از وصال معنوی با حقیقت مطلق است (2). بررسی تطبیقی آثار این سه شاعر نشان می‌دهد که هر یک از آنان، متناسب با بستر تاریخی و فرهنگی خود، آب را نیرویی زنده و آفریننده می‌دانند و آن را از سطح پدیده‌ای طبیعی به مرتبه‌ی معنا و نماد ارتقا می‌دهند. با وجود این، تفاوت در نگرش‌ها و جهان‌بینی آنان سبب می‌شود مفهوم آب در آثارشان وجوه گوناگون پیدا کند. در نتیجه، نماد آب در این سه سنت شعری نه تنها بیانگر زیبایی‌شناسی فردی شاعران است، بلکه نشان می‌دهد که چگونه یک عنصر طبیعی می‌تواند حامل معناهای جهانی، عرفانی و فلسفی باشد. مطالعه‌ی تطبیقی این نماد، افق تازه‌ای برای درک رابطه‌ی انسان با طبیعت، روح و آفرینش می‌گشاید و نشان می‌دهد که شعر، در فرهنگ‌های گوناگون، چگونه می‌تواند مفاهیم مادی را به تجربه‌های معنوی و جاودانه تبدیل کند.

آب در شعر بودلر: نمادگرایی

در اشعار شارل بودلر، آب نقشی اساسی و چندوجهی ایفا می‌کند و در دنیای شعری او نه تنها به عنوان یک پدیده طبیعی، بلکه به عنوان مفهومی فلسفی، روان‌شناختی و زیبایی‌شناختی مطرح می‌شود. در مجموعه "گل‌های رنج"، آب از یک عنصر محسوس

فراتر می‌رود و به نمادی تبدیل می‌شود که هم‌زمان تجربه‌های انسانی، دغدغه‌های عصر مدرن و آشفتگی‌های روحی و روانی را منعکس می‌کند. در واقع، آب در نگاه بودلر آینه‌ای است که بحران وجودی انسان مدرن را به تصویر می‌کشد. بودلر در قرن نوزدهم و در دل فضایی پرآشوب و متغیر از تاریخ اروپا زندگی می‌کرد؛ عصری که با انقلاب صنعتی، توسعه بی‌سابقه شهرها و ظهور انسان مدرن همراه بود. این انسان جدید، هرچند در میان پیشرفت‌های فنی و ظواهر تمدن مدرن قرار داشت، در درون خود با احساس تنهایی، بیگانگی و پوچی مواجه بود و در جستجوی معنا و رستگاری روحی بود. در چنین زمینه‌ای، آب در شعر بودلر به عنصری چندوجهی و پویا تبدیل می‌شود که به حوزه‌های مختلف معنا تعلق دارد: گاهی نشانه پاکی، تولد دوباره و رهایی است و گاهی نماد اندوه، یأس و فروپاشی روانی. تصاویر متنوعی که بودلر از آب خلق می‌کند، ابزارهایی برای بیان تنش‌های درونی انسان مدرن هستند. در میان این تصاویر، "باران" نقشی محوری دارد. باران در شعر او هم نیرویی تطهیرکننده است که آلودگی جهان جان را می‌زداید و هم نشانه‌ای از غم و نومیدی درونی است که بر ذهن و روان انسان سایه می‌افکند. این باران استعاری و ذهنی، برخلاف باران طبیعی، نمادی از تجربه انسانی است که در آن، احساسات و اندیشه‌ها هم‌زمان دچار پالایش و رنج می‌شوند. بدین ترتیب، باران در شعر بودلر تنها یک پدیده طبیعی نیست، بلکه مفهومی روان‌شناختی و فلسفی است که نشان می‌دهد جهان مدرن می‌تواند هم منبع آرامش و تولد باشد و هم منشأ اضطراب و رنج (3، 4).

در کنار تصویر باران، مفهوم دریا نیز در تخیل شاعرانه‌ی بودلر جایگاه ویژه‌ای دارد. دریا در شعر او به عنوان فضایی بی‌انتهای مبهم و پرتنش ظاهر می‌شود؛ مکانی که نماد ناخودآگاه انسان، شورش درونی و تمایل به فرار از واقعیت روزمره تلقی می‌شود. این عنصر طبیعی در نگاه بودلر دارای دو چهره‌ی متضاد است: از یک سو

نماد آزادی، رهایی و بی‌مرزی است، و از سوی دیگر، عرصه‌ای برای غرق شدن، گم‌شدن و فنا در عمق تاریکی‌ها. این دوگانگی بازتابی از جهان‌بینی متناقض بودلر است؛ جهانی که در آن زیبایی و تباهی، لذت و ملال، و تعالی و سقوط به‌طور همزمان درهم آمیخته شده‌اند. در واقع، آب در جهان شعری بودلر استعاره‌ای از جریان احساسات، گذر زمان و دگرگونی مداوم وجود انسانی است. روانی که در جریان بی‌پایان تجربه‌ها، هیجان‌ها و اضطراب‌ها غوطه‌ور است و بازتابی از ذهن و روح انسان مدرن به شمار می‌آید (5). افزون بر دریا و باران، تصاویری چون موج، رودخانه و چشمه در آثار او صرفاً عناصر طبیعت نیستند، بلکه مفاهیمی نمادین و استعاره‌ای‌اند که با بعد روانی و عاطفی انسان مدرن پیوندی عمیق دارند. این نمادها به شاعر امکان می‌دهند تا تنش‌های درونی، تضاد میان امید و یأس، و کشاکش دائمی میان زیبایی و انحطاط را به زبان شعر بیان کند. از این منظر، آب در شعر بودلر عنصری پویا و زنده است؛ نه شیئی ایستا و ثابت، بلکه جریانی پیوسته که با حرکت مداوم خود، تغییر و تحول وجود انسانی را به تصویر می‌کشد. آب، همانند روان انسان، در نوسانی بی‌پایان میان شور و خستگی، امید و ناامیدی، پاکی و گناه در حرکت است. بدین ترتیب، آب از مرز یک تصویر طبیعی فراتر می‌رود و به مفهومی چندوجهی تبدیل می‌شود که وجوه فلسفی، روان‌شناختی و زیباشناختی را هم‌زمان در بر دارد. در نهایت، آب در شعر بودلر به کانونی برای بازنمایی بحران هویت و اضطراب وجودی انسان مدرن تبدیل می‌شود؛ بحرانی که حاصل عصر مدرنیته و فروپاشی ارزش‌های سنتی است. انسان در این جهان ناپایدار و پرآشوب، در جست‌وجوی معنا، اصالت و رستگاری درونی است. آب، در این میان، هم نیرویی پالایشگر و بازآفریننده است و هم تجسم ناپایداری و تغییر مداوم هستی. همین ویژگی دوگانه و سیالیت ذاتی آب است که آن را به عنوان یکی از نمادهای محوری، ماندگار و عمیق در شعر بودلر به تصویر کشیده است (4، 6).

«جوزف دلورم کشف کرد / یک جویبار چنان شفاف و سبز که باعث می‌شود نومیدان بخواهند / زندگی غم انگیز خود را در آن پایان دهند.

من راهی برای درمان / این اشتیاق ناسالم می‌دانم.

کسانی که می‌خواهند چنین جان دهند / آنها را به کنار سن برسانید.» (4)

آب نزد بودلر همیشه فقط یک پدیده طبیعی نیست. نقش پررنگی می‌باشد که از مرز طبیعت می‌گذرد و به نمادی فلسفی، روانی و زیباشناختی تبدیل می‌شود. بودلر وقتی از جویبار حرف می‌زند، اول زیبایی و لطافتش به چشم می‌آید، ولی پشت این ظاهر آرامش، خطر فرو رفتن و گم شدن را پنهان کرده است. آب برای او فقط یک پدیده طبیعی نیست؛ انگار آینه‌ای است برای احساسات، آرزوها، و ضعف‌های روح آدمی. با این حال، بودلر راهی پیش پای ما می‌گذارد تا با این نیروها روبه‌رو شویم. او دعوت می‌کند کنار رود سن بایستیم، و این حضور نمادین یعنی آب می‌تواند ابزار فکر کردن، بازسازی و حتی پاکسازی روان ما باشد (5). از نگاه او، چنین روبه‌رویی با آب یعنی نقش خرد، اراده و مسئولیت انسان در برخورد با جهان اطراف را جدی بگیریم. این نگاه ریشه در انسان‌گرایی بودلر دارد و پایه فهم ما از خودمان و جهان را شکل می‌دهد. یکی از جنبه‌های هنری شعرهای بودلر همین است: او حرکت آب را طوری تصویر می‌کند که انگار موسیقی است. با زبان آهنگین و ریتمی که موج‌ها را یادآوری می‌کند، بین صدا، تصویر و معنا هماهنگی می‌سازد. قطره آب برای او فقط مایه حیات نیست؛ جوهری شاعرانه است که مرز بین ماده و معنا را می‌شکند. جریان مداوم آب در شعرهایش استعاره‌ای از ذهن انسان مدرن است، ذهنی که مدام بین شور و بی‌قراری، امید و ناامیدی، پاکی و گناه در رفت‌وآمد است (3). پس عنصر آب در آثار بودلر فقط توصیفی باقی نمی‌ماند؛ ساختاری فلسفی و تأمل‌برانگیز پیدا می‌کند که خواننده را به فکر کردن درباره روان، گذر زمان و ناپایداری

زندگی دعوت می‌کند. نگاه بودلر به آب تأثیر زیادی بر ادبیات مدرن گذاشته. او نشان داد عناصر طبیعی می‌توانند حامل معناها پیچیده انسانی و فلسفی باشند. آب در شعرهایش فقط نماد زیبایی یا حرکت نیست؛ استعاره‌ای است از دگرگونی، بحران هویت و جست‌وجوی معنا در جهان مدرن. این نگاه، پلی می‌زند بین زیبایی‌شناسی، روان‌شناسی و فلسفه در اندیشه بودلر و خواننده را به تأملی عمیق‌تر درباره تجربه انسان در دل تغییرات اجتماعی و فرهنگی قرن نوزدهم می‌کشاند (6).

«چشمان زیبایی خسته اند، معشوقه رنجور! / مدت‌ها بی آنکه دوباره بگشایی، در آن حالت بی تفاوتی باقی بمان / که لذت تو را غافل گیر کرده است. به آرامی لذتی را نگه می‌دارد / که امشب عشق مرا در آن فرو برده است.» (4)

آب در شعر بودلر همیشه زنده است، پرجنب‌وجوش، انگار خودش یک شخصیت است. فقط یک اتفاق ساده یا صدای پس‌زمینه نیست. آب با آن حرکت آرام و بی‌وقفه‌اش، فضا را به گونه‌ای نشان می‌دهد که شادی و لذت را عمیق‌تر حس می‌کنیم. اینجا آب اصلاً ترسناک یا تهدیدآمیز نیست؛ برعکس، حس تداوم و لطافت را در شعر به وجود می‌آورد و تجربه عاشقانه را قوی‌تر می‌کند. بودلر همیشه دنبال این است که یک جور ارتباط بین طبیعت و حس‌های انسانی بسازد، و آب برایش مثل یک آینه است که روح و لطافت درونی آدم را نشان می‌دهد (3).

آب در شعر بودلر، رابطه حس و معنا رو محکم‌تر می‌کند. فضایی به وجود می‌آورد که ذهن شاعر می‌تواند هر لحظه رو با همه وجودش حس کند. این پویایی آب با موسیقی درونی شعر ترکیب می‌شود و ساختار ریتم شعر را می‌سازد، طوری که حرکت آب با فکر و احساس شاعر یکی می‌شود (5). آب در شعر بودلر فقط یک تصویر ساده نیست. پشت آن یه مفهوم عمیق و فلسفی وجود

دارد که نشان تداوم، زیبایی در تجربه انسانی و نماد هماهنگی بین طبیعت و روح آدمی می‌باشد. البته، بودلر زیبایی آب را فقط در لطافت و آرامشش نمی‌بیند. او زیبایی را در تضادها هم پیدا می‌کند: بین نور و تاریکی، زندگی و مرگ، شادی و غم.

آب هم‌زمان نماد لطافت و پاکی ست، ولی در خود سایه‌ای از تلخی، اضطراب و حتی فروپاشی هم دارد. همین تصویر نشان می‌دهد که بودلر چطور نگاه شاعرانه و تجربه انسان مدرن رو با هم ترکیب می‌کند (6).

در «گل‌های رنج»، آب مثل یه آینه عمل می‌کند، روح آدم رو نشان می‌دهد که هم پاک و لطیف وهم تباه و تاریک است. همین تصویر، آدمی را وادار می‌کند به ماهیت وجود، زیبایی و رنج انسانی فکر کند. با این نگاه، شعر بودلر فقط توصیف نیست. به یک تأمل عمیق، فلسفی و روان‌شناختی درباره زندگی و احساسات متغیر می‌شود.

هر موج و هر قطره، نشانه حرکت و پویایی روح آدم، میل به رهایی، وهمین‌طور ترس از نابودی می‌باشد (3، 5).

آب در شعر مولوی: عرفان و معنویت

آب در شعر مولوی فقط یک پدیده طبیعی نیست. بلکه خیلی فراتر از اینمی‌رو. در واقع آن نمادی از حرکت، دگرگونی، و پیوند با حقیقت مطلق می‌باشد. نگاه عرفانی مولوی به آب، ریشه‌دار و عمیق است. او آب را نشانه حضور الهی در همه مراتب وجود می‌داند و معتقد است که با جریانش، دوباره به وحدت و ثبات ازلی برمی‌گردد. در «مثنوی معنوی» بارها می‌بینیم که آب، سیر باطنی روح انسان را از دنیا و ماده به معنا، از پراکندگی به وحدت، و از نادانی به معرفت نشان می‌دهد. مولوی آب را زبانی زنده می‌بیند؛ زبانی که عقل در برابرش خاموش می‌ماند و جان، بی‌واسطه و با شهود، معنویت را تجربه می‌کند (7). آب در شعر او فقط نماد زندگی و زایش نیست؛ چیزی است که روح انسان را شکل می‌دهد و پاک می‌کند. همان‌طور که آب جسم را از آلودگی

می‌شوید، معرفت و عشق الهی، جان را از خودخواهی و غفلت پاک می‌کند. این فرایند، یک سفر دائمی است؛ حرکتی که انسان را از ظاهر به باطن، از منیت به فنا، و از جدایی به یگانگی می‌برد. آب همیشه در حرکت است و سالک باید خودش را با این جریان هماهنگ کند. اگر کسی مقابل جریان عشق الهی بایستد، مثل این است که روی خشکی مانده باشد و دیگر جایی برای رشد و تعالی روح باقی نمی‌ماند. مولوی آب را تجلی علم الهی و حکمت درونی هم می‌داند؛ آبی عمیق و پنهان که سرچشمه فیض ازلی است و هر کس واقعاً تشنه باشد، از روشنایی و معرفتش بهره‌مند می‌شود. آدمی که از این آب واقعی ننوشد، در عطش معنا پژمرده می‌شود. پس آب، فقط شرط زنده ماندن جسم نیست؛ زمینه رشد معنوی و روحانی هم هست. نوشیدن از این آب، راهی است برای گذر از زندگی ظاهری به زندگی جاودانه معنوی. حرکت آب، در نگاه مولوی، تصویر پویایی هستی و جان آدمی است. هیچ چیز در جهان ثابت نمی‌ماند؛ همه چیز در جریان و تغییر است و همین پویایی، راز آفرینش الهی است. آب مثل آیینی‌ای است برای جلوه خداوند؛ بی‌ثبات و بی‌صورت، اما زاینده و بخشنده و همیشه بازتاب‌دهنده زیبایی، حقیقت و نور الهی می‌باشد (8).

در شعر مولوی، آب خیلی بیشتر از یک عنصر طبیعی است؛ زبانی زنده و جاری برای بیان فلسفه هستی، عرفان و تجربه معنوی انسان. در هر قطره‌اش، زندگی و پیوند با حقیقت مطلق دیده می‌شود.

هر قطره آب در نگاه مولوی حامل حضور حق است، چنان‌که در ابیاتی می‌گوید:

«آب جیحون را اگر نتوان کشید / هم ز قدر تشنگی نتوان برید»
(7)

در شعر و اندیشه مولوی، آب همیشه زنده و در حرکت است. هیچ وقت ساکت نمی‌ماند و با خودش معنا می‌آورد. آب برای مولوی فقط یک عنصر طبیعی نیست؛ نماد حضور خدا و حقیقت مطلق

است. آدم نمی‌تواند همه حقیقت را به طور کامل بفهمد، اما هر کس به اندازه ظرف وجودش بهره‌ای از آن می‌برد. یک لحظه از روشنایی حقیقت وارد دل آدم می‌شود و تجربه‌اش را عوض می‌کند. مولوی آب را به شکل‌های مختلف در شعرهایش می‌آورد. یک جا دریاست، یک جا چشمه یا باران یا حتی جویبار. هر کدام از این تصاویر حرف مخصوص خودش را دارد. دریا برایش نشانه بی‌نهایت و وحدت الهی است. جایی که آدمی خودش را در آن رها می‌کند تا از وابستگی‌هایش آزاد شود و به یگانگی برسد. چشمه، سرچشمه الهام و عشق درونی است. از دل آدم می‌جوشد و آگاهی می‌آورد. باران، نشانه رحمت است و دل و جان آدم را زنده می‌کند. جویبار هم نماد حرکت مداوم و برگشت ابدی روح به اصل خودش است. این تصاویر کنار هم یک نظام معنایی می‌سازند؛ آب مثل پلی است بین دنیای قابل لمس و دنیای معنا. طالب حقیقت با عبور از این پل، حقیقت را لمس می‌کند. خیلی جاها مولوی حرکت نسیم روی آب را به ندای خداوند تشبیه کرده؛ یک جنبش لطیف و آرام که فقط دل‌های پاک و گوش‌های بیدار آن را می‌فهمند. این تصویر می‌گوید رسیدن به حقیقت و سلوک معنوی، با هیاهو و تلاش زیاد به دست نمی‌آید، بلکه با سکوت، آرامش و تسلیم در برابر جریان الهی ممکن می‌شود. آب فقط یک نماد نیست، یک فضای واقعی برای تأمل و حضور هم هست. تجربه‌اش انسان را به تجربه‌ای معنوی و عارفانه تبدیل می‌کند. در شعر مولوی، آب هم زنده است و هم واسطه‌ای برای درک حقیقت. حرکتش نشانه پویایی هستی و حضور خداست. کسی که همراه آب می‌شود، خودش را پیدا می‌کند، نفسش را پاک می‌کند و به وحدت با حقیقت الهی می‌رسد. در هر قطره آب، نور و زندگی و حضور همیشگی خداوند دیده می‌شود.

«ناگهان انداخت او خشتی در آب / بانگ آب آمد به گوشش چون خطاب

چون خطاب یار شیرین لذیذ / مست کرد آن بانگ آبش چون نبیذ»
(7)

در شعر مولوی، آب فقط یک پدیده طبیعی نیست؛ خود یک نشانه زنده و پرتحرک از زندگی، حرکت و ارتباط با حقیقت مطلق است. در نگاه عرفانی او، آب چیزی فراتر از ظاهرش می‌باشد؛ یعنی نمادی از جریان زندگی الهی است که همه‌چیز و همه‌جا را درمی‌نوردد. آب همیشه در حرکت است، پیوسته تغییر می‌کند و در عین حال، به نوعی وحدت و ثبات هم برمی‌گردد (مولوی، ۱۳۸۶). این سیالیت فقط جسم را نمی‌شوید؛ روح و جان آدمی را هم از تیرگی جهل و خودپرستی پاک می‌کند و آدم جست‌وجوگر را به مسیر سلوک معنوی می‌کشاند. در مثنوی، آب راهی برای نشان دادن حرکت روح انسان از عالم ماده به معنویت، و از پراکندگی به وحدت می‌باشد. آب همزمان نشانه معرفت و عشق الهی هم هست. شفیعی کدکنی (9) گفته که در سنت عرفانی ایران، آب همیشه نشانه پاکی، تولد دوباره و حضور الهی بوده و مولوی این معنا را با مهارتی ویژه در شعرش زنده کرده است. او آب را با تصویرهایی مثل دریا، چشمه، باران و جویبار می‌آورد و هر کدامشان معنای خاص خودشان را دارند. دریا، نماد بی‌نهایتی و وحدت مطلق است؛ جایی که سالک خودش را رها می‌کند تا به حقیقت برسد. چشمه، سرچشمه الهام و فیض درونی است که از اعماق جان انسان می‌جوشد و او را به آگاهی می‌رساند. باران، نشانه رحمت و الطاف خداوند است که دل و جان سالک را سیراب می‌کند. جویبار، تصویر حرکت بی‌وقفه روح به سوی مبدأ خودش است. این تصویرهای نمادین، یک نظام هماهنگ می‌سازند؛ آب مثل پل بین جهان محسوس و دنیای معنا درمی‌آید و آدمی را به تجربه شهود و حضور الهی می‌رساند. یکی از تصویرهای جذاب مولوی، برخورد خشت با آب و صدای آن است؛ بانگ آبی که مثل «خطاب یار» دل آدم را سرشار از شادی و مستی می‌کند. این تصویر به‌خوبی نشان می‌دهد که آب، هم نماد حیات و معرفت او هم

آینه‌ای از سرزندگی و شوق درون انسان است. بانگ آب، ذهن و جان را از رکود و بی‌خبری بیرون می‌کشد و الهام معنوی را جاری می‌کند. مولوی با این نگاه انسانی، بر پیوند تجربه احساسی و حرکت معنوی تأکید دارد و آب را راهی برای رسیدن به خودآگاهی و ارتباط با جهان می‌داند (7، 9). در شعر مولوی، آب نشان جریان همیشگی هستی است. هیچ‌چیز در جهان ساکن نیست؛ همه‌چیز تغییر می‌کند و آب این راز را بازتاب می‌دهد. این جریان بی‌پایان، رمز آفرینش و نشانه حضور خداوند است؛ چون مثل ذات الهی، همیشه زاینده و در حرکت است و در عین این پویایی، وحدتی درونی دارد. هر موج، هر چشمه و هر قطره آب بازتاب حضور الهی و حرکت روح به سوی وحدت است. آب در شعر مولوی فقط سرچشمه حیات مادی نیست؛ سرچشمه حیات معنوی است و رمزی برای رسیدن به حقیقت. جریان آب در طبیعت و در ذهن آدم یکی است: همیشه در حرکت، زاینده، پاک، الهام‌بخش و تربیت‌کننده. انسان با تماشای آب، یاد می‌گیرد و رشد می‌کند و به تعالی روحی می‌رسد. آب برای مولوی فقط یک عنصر طبیعی نیست، زبان بیان حقیقت و وحدت است؛ زبانی که مرز بین محسوس و معقول را درهم می‌شکند و آدمی را به درک حضوری حقیقت دعوت می‌کند. در پایان، آب در نگاه مولوی ترکیبی از زیبایی، زندگی، معرفت و حرکت معنوی است. این عنصر بیانگر جریان جاودانه عشق و معرفت الهی است که آدم را از محدودیت‌های نفس و ماده بیرون می‌کشد و به گستره معنوی و حضور در وحدت مطلق می‌رساند. هر قطره آب پژواک حضور الهی است و هر جریانی، سروده‌ای از تجلی ذات بی‌کران حق است. ما هم به اندازه ظرفیت خودمان می‌توانیم از این نور و فیض بهره ببریم (7، 9).

آب در شعر حافظ: عشق و تعالی

آب در شعر حافظ فقط یک پدیده طبیعی نیست. حافظ با آب مثل یک راز برخورد می‌کند؛ چیزی فراتر از واقعیت روزمره، یک عنصر

چندلایه و شاعرانه که عشق، رهایی و جست‌وجوی حقیقت را با زبان استعاره بیان می‌کند. در دنیای شعر او، آب نماد عشق الهی است، روشنایی درونی و پلی که انسان را به مطلق وصل می‌کند. در غزل‌هایش، آب فقط نشانه حیات نیست. حافظ از آب به عنوان نشانه تداوم، شفافیت و بازتاب روح هم استفاده می‌کند. پشت جریان زلالش، حقیقتی پنهان است که آدم عاشق را قدم‌به‌قدم در مسیر وصال و فنا هدایت می‌کند. آب در نگاه حافظ مثل جویباری است که از سرچشمه ازلی عشق می‌جوشد. پلی است بین زمین و آسمان، جسم و جان، ظاهر و باطن. این عنصر همیشه در حرکت است، مثل خود هستی که هر لحظه تغییر می‌کند. از نظر حافظ، حقیقت فقط با حرکت و دگرگونی خودش را نشان می‌دهد. او آب را با نمادهای دیگری مثل می، نسیم و آینه کنار هم می‌گذارد؛ هر کدامشان نشانه لطافت، روشنایی و حضور روحانی‌اند و وقتی با هم می‌آیند، یک وحدت معنوی می‌سازند (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۸). در این ترکیب، می باعث شور و مستی روح می‌شود؛ بلکه راهی برای کشف و شهود معنوی است. نسیم الهی که روی آب می‌وزد، نماد دمیدن روح خدا در جان آدمی است و آینه آب جایی است برای انعکاس چهره معشوق الهی. حافظ با این ترکیب‌های خاص، یک دنیای استعاره‌ای می‌سازد که در آن، عشق و آب به هم گره خورده‌اند: عشق به آب جان می‌دهد و آب هم عشق را ماندگار می‌کند. آب در چشم حافظ همیشه جاری است؛ از چشمه عشق می‌جوشد، در باغ دل می‌رقصد و آخر سر در دریای وحدت الهی فرو می‌رود. این گردش، نگاه حافظ به وحدت وجود و بازگشت همه چیز به اصل خودش را بازتاب می‌دهد. هر قطره آب می‌تواند تصویری از کل دریا باشد و پرتویی از حقیقت را آشکار کند. پس آب در شعر حافظ هم زمان نماد زندگی، معرفت، عشق و حضور الهی است و روح آدمی را با جریان هستی و وصل به مطلق آشنا می‌کند (۱۰). در نهایت، آب در شعر حافظ فقط یک عنصر شاعرانه نیست. هر موج، هر جویبار و هر قطره آب طنینی از

حرکت روح به سوی وحدت مطلق است و تصویری از سرشار شدن جان و پیدا کردن معنا در مسیر زندگی و عشق را نشان می‌دهد.

«خیز و در کاسه زر آب طربناک انداز / بیشتر زان که شود کاسه سر خاک انداز» (۱۰)

حافظ در این بیت با تصویر «آب طربناک» سراغ یک حقیقت عرفانی و معنوی می‌رود، آن هم با زبانی خیلی ساده و دلنشین. در عرفان، آب همیشه نماد شفافیت و درخشش حقیقت می‌باشد. هر جا آب جاری باشد، دل هم شانس دیدن حقیقت و روشن شدن را پیدا می‌کند. «کاسه زر» اینجا استعاره‌ای برای جان انسان است؛ یک ظرف ارزشمند و پاک که آماده دریافت نور الهی و معرفت می‌باشد. وقتی حافظ می‌گوید: «در کاسه زر آب طربناک انداز»، انگار به خواننده می‌گوید دلش را با آب معرفت و روشنایی پر کند. دل باید آن‌قدر زلال و شفاف بشود که بتواند جمال حقیقت رو بازتاب کند و حضور خداوند را حس کند. در بخش دوم بیت، حافظ نگاه عمیقش به گذر زمان و مرگ را نشان می‌دهد. «کاسه زر خاک‌انداز» یعنی همین ظرف زرین بالاخره یک روز تبدیل به مجموعه‌ای می‌شه که جز خاک چیزی در آن نیست. پس تا وقت هست و فرصت دیدن و شهود باقی مانده، باید دل و جان را با آب معرفت و حضور پر کرد. این تصویر، پیوند بین آب و حقیقت را به شکلی خیلی ظریف به ما نشان می‌دهد. همان‌طور که آب زلال تصویرها را منعکس می‌کند، دل روشن هم حقیقت را آشکار می‌کند و انسان را به تجربه‌ای معنوی دعوت می‌کند (۹). از نگاه هنری، حافظ با تصویر آب، فضایی نرم و لطیف و پُر از موسیقی درونی می‌سازد. حرکت آب، ریتم و آهنگ غزل‌هاش را تداعی می‌کند؛ نغمه‌ای جاری، دلنشین و در عین حال آرام‌بخش و بیدارکننده می‌باشد. آب در شعر حافظ زبان عشقی است که مرز بین جسم و جان رو برمی‌دارد و آدمی را با هستی یکی می‌کند. واژه‌هایی مثل «جوی»، «رود»، «چشمه»، «درآب» و «زالال» با بار

نمادینشان حس طراوت، حرکت و صفای باطن را به ذهن خواننده می‌آورند و همزمان لایه‌های معنوی شعر را تقویت می‌کنند. دل عاشق با زلالی و صفای آب می‌تواند حضور خدا را در زندگی لمس کند. هر جویبار و هر چشمه و هر قطره آب در شعرش نشان‌دهنده حرکت دائمی روح به سوی حق و یگانگی مطلق و همین‌طور تجربه‌ای از انس با هستی و عشق الهی می‌باشد.

پس آب در شعر حافظ زبانی ست که دیوار بین جهان حسی و جهان عقلی را می‌شکند و آدم را به تجربه حضور حقیقت و شهود معنوی دعوت می‌کند. این تصویر یادآوری می‌کنهد که قبل از این که ظرف وجودمون خالی شود، باید دل را با آب معرفت و زلال پر کنیم تا بتوان زیبایی زندگی را دید و به حقیقت نزدیک شد.

«کنار آب و پای بید و طبع شعر و یاری خوش / معاشر دلبری شیرین و ساقی گل‌عداری خوش» (10)

حافظ در این بیت، از آب تصویری می‌سازد که پر از لطافت و تازگی و زندگی‌ست. همه‌چیز اینجا با هم گره خورده اند: آب، بید، شعر، عشق، حتی می‌گساری. انگار هر کدامشان دست هم را گرفته‌اند تا یک دنیای رویایی و دلپذیر بسازند. اینجا زندگی کاملاً جریان دارد، هم طبیعی است، هم شاعرانه، و هم عاشقانه. نشستن کنار آب و زیر بید آما را به یاد یک خلوت آرام و طبیعتی مطلوب می‌اندازد. آب نشانه‌ی تازگی و پاکی و حرکت است؛ بید هم با نرمی و انعطافش، غم عاشقانه‌ای را باخود دارد. در همین فضا است که شاعر روح و ذوق خود را نشان می‌دهد؛ روحی که آماده‌ی الهام گرفتن و خلق زیبایی‌هاست. این ترکیب طبیعت و شعر نشان می‌دهد حافظ دنبال جایی‌ست که آدم می‌تواند خودش را پیدا کند، با جهان یکی شود (9). در مصراع دوم، فضا کامل می‌شود: «معاشر دلبری شیرین» یعنی معشوقی شیرین و دل‌نشین هست، بعد «ساقی گل‌عداری خوش» هم تصویر ساقی زیبا و باطراوت را زنده می‌کند. عشق و می‌گساری اینجا یعنی رهایی، یعنی دل باز می‌شود و جان از سرچشمه معرفت نوش جان میکند. این بیت یک لحظه کامل را

نشان می‌دهد؛ لحظه‌ای که طبیعت و شعر و عشق و مستی همه با هم‌اند و آدمی را به سرزندگی و لطافت می‌رسانند. حافظ می‌خواهد بگوید همین لحظه‌های زندگی مهم هستند؛ لحظه‌هایی که کنار آب و بید، با ذوق شعر و حضور معشوق و ساقی، آدم به کمال و شور معنوی می‌رسد. اگر بخواهیم مقایسه کنیم، مولوی در شعرش آب را راهی به سوی فنا و اتحاد می‌بیند و بودلر آب را نماد تضاد میان پاکی و تباهی می‌داند، اما حافظ آب را به تعادلی می‌رساند که بین زمین و آسمان، عشق و عقل، مستی و آگاهی برقرار است. آب در شعر حافظ یک عنصر میانی است؛ جایی که آدم را از رنج دوگانگی نجات می‌دهد و با هستی هماهنگ می‌کند. این همان لحظه شهود است، لحظه‌ای که عاشق خودش را در معشوق می‌بیند و مرز میان «من» و «او» از بین می‌رود. پس آب در دنیای حافظ فقط یک تصویر شاعرانه یا نماد طبیعت نیست. آب یک مفهوم عرفانی است که عشق را محور خود قرار می‌دهد. سرچشمه زندگانی است. هم راه دگرگونی و هم رهایی را نشان می‌دهد. حافظ با نگاه وحدت‌گرایانه‌اش آب را به رمز وصال تبدیل می‌کند، وصالی که جان عاشق را در دریای معشوق حل می‌کند و عشق را به جوهر آفرینش و معنا تبدیل می‌کند. برای همین هم آب در شعر حافظ فقط در جوی و رود نمی‌گذرد، بلکه در جان و روح هم جاری است و وقتی با عشق پیوند می‌خورد، به زندگی و رستگاری معنا می‌دهد (9).

تحلیل تطبیقی تصاویر آب

به خوبی می‌توان تحلیل کرد که عنصر آب چطور در شعر سه شاعر بزرگ این‌همه رنگ و معنا پیدا می‌کند. هر کدامشان آب را به گونه‌ای به کار می‌گیرند که گویی آینده‌ای می‌شود برای نوع نگاه آنها به دنیا و آنچه در درون آنها می‌گذرد. آب هر بار، یک چهره‌ی تازه از خودش نشان می‌دهد و بازتابی می‌شود از زمانه و احساسی که شاعر با خود حمل می‌کند (9). برای بودلر، آب همیشه دوپهلوست. یک‌جا نشانه‌ی پاکی و زندگی و شست‌وشوی جان

است، یک‌جای دیگر یادآور اندوه و زوال و بی‌ثباتی دنیای مدرن. در «گل‌های رنج»، تصویر باران و دریا و جویبار را می‌بینیم که حال و روز انسان امروز را منعکس می‌کند؛ میان امید به نجات و ترس از سقوط. آب آینه‌ای است برای اضطراب و تناقض و پوچی. روح انسان بین لذت و گناه، زیبایی و فساد، سرگردان مانده و آب همه‌ی اینها را در خودش نشان می‌دهد. در شعر او، آب فقط یک عنصر طبیعی نیست، بلکه استعاره‌ای است از سرنوشت انسان معاصر. آدمی که مدام در موج‌های بی‌قرار زندگی دست و پا می‌زند (11). مولوی آب را نشانه‌ی حقیقت الهی می‌بیند که جان انسان را پاک و سبک می‌کند و او را به سمت یگانگی با معشوق حقیقی می‌کشاند. آب در شعر مولوی همیشه در حرکت است، درست مثل روح آدمی که هیچ‌گاه یک‌جا نمی‌ماند و راه کمال را می‌جوید. این عنصر، مرز میان ماده و معنا را می‌شکند و با زبانی لطیف، پیوند انسان و خدا را نشان می‌دهد. آب برای مولوی فقط نماد بازآفرینی معنوی نیست، خودش حقیقتی زنده است که راز هستی و عشق الهی را در دل دارد (12). حافظ اما، به آب رنگی شاعرانه و عاشقانه می‌دهد. آب در شعر او با شور عشق، لطافت و مستی روح گره خورده است و نمادی از شوق جاودانگی است و البته، یادآور ناپایداری دنیا و فریبندگی لذت‌های گذرای آن می‌باشد. کنار می و نسیم الهی، آب تصویر جریان عشقی است که هم می‌سوزاند و هم نوازش می‌کند. از این زاویه، آب پلی می‌شود میان جسم و روح، زمین و آسمان؛ نشانه‌ای از رسیدن، رها شدن و وصال (9). در نهایت، آب در شعر این سه نفر، با اینکه همیشه همان عنصر همیشگی‌ست، سه چهره‌ی متفاوت پیدا می‌کند.

آب به منزله عنصر آفریننده در سه شعر

هر سه شاعر، آب را سرشار از معنی و زندگی می‌بینند؛ و آن را به عنوان سرچشمه الهام و اندیشه در نظر می‌گیرند. بودلر در آن زیبایی رازآلود و نیروی زندگی را می‌بیند که در حرکت است، درست مثل احساسات یا لحظات گذرا. برای او، آب نماد ناپایداری

زمان و جهان است که می‌تواند اندوه و آشفتگی روح انسان مدرن را هم نشان می‌دهد. با این حال، آب برای بودلر نشان میل به رهایی و رسیدن به دنیایی اسرارآمیز هم هست. مولوی نگاه دیگری دارد. آب در شعر او استعاره‌ای است برای رفتن از جهان مادی به دنیای معنا و هر قطره‌اش نشانه فیض الهی است. چیزی که روح را از خودبینی پاک می‌کند و به وحدت و آرامش واقعی می‌رساند. به نظر او، آب نقطه شروع بیداری و تجلی روحانی است که در همه چیز جریان دارد و به هستی جان می‌دهد. حافظ هم آب را با شور عشق الهی و مستی عارفانه درمی‌آمیزد. آب در شعر او هم بُعد حسی دارد هم معنوی و تصویری می‌سازد از شادی و رهایی از خود. هر موج آب نشانی از عشق الهی می‌باشد که جهان را روشن و پاک می‌کند. آب برای حافظ همیشه در حرکتی نمادین است که از زندگی، شور و معنویت برای ما انسان‌ها پیام می‌آورد.

در نهایت، آب در شعر این سه شاعر نیرویی است که مرز میان مرئی و نامرئی، میان انسان و حقیقت را به هم وصل می‌کند. این معنای روحانی، خواننده را به فکر فرو می‌برد؛ و فرصتی می‌شود برای کشف راز زندگی و جاودانگی. آب در شعر بودلر، مولوی و حافظ، همزمان نماد زندگی، راز و آفرینش است و پلی بین زیبایی، معنا و هستی ایجاد می‌کند.

نتیجه‌گیری

این روزها با بحران‌های هستی‌گرایی روبه‌رو هستیم که هم‌زمان دنبال معنا و هویت انسانی می‌گردیم. در این میان، نماد آب، همان‌طور که در شعرهای بودلر، مولوی و حافظ پیداست، صدایی تازه و معاصر پیدا می‌کند (13). آب بیانگر دگرگونی، پالایش درونی و رمز و رازهای روح می‌باشد. جریان آب به گونه‌ای اضطراب و پیچیدگی روان انسان امروز را نشان می‌دهد، نیرویی که هم می‌تواند آرامش ببخشد و هم ناآرام کند. رودخانه‌ها، دریاها و باران‌هایش مدام حرکت احساسات را یادآوری می‌کنند و تضاد

میان امید و ویرانی را به تصویر می‌کشند، طوری که آدم را به تفکر درباره فنا، زوال و زیبایی گذرا دعوت می‌کند (14).

مولوی آب را به دنیای عرفان و فرا طبیعی می‌برد. برای او آب آینه وحدت الهی است و جریانی از فیض که انسان را از بندهای مادی رها می‌کند و به بیداری روح می‌رساند. حرکت آب در شعرش، نماد پالایش نفس است و با زبان لطیف عرفان، پیوند انسان و سرچشمه الهی را بازتاب می‌دهد. حافظ آب را با شور عشق الهی و مستی عرفانی می‌آمیزد. در غزل‌هایش، آب نشان زیبایی و الهام معنوی است؛ جریانی که شادی و شور زندگی را با آگاهی در هم می‌تند و لایه‌لایه به تصویر می‌کشد (دهخدا، ۱۳۷۸). این نگاه‌های مختلف، به‌ویژه در دنیای مادی امروزی ما را وادار به بازنگری رابطه ایمان با طبیعت می‌کند. آب دیگر فقط یک منبع طبیعی نیست؛ آیینی‌ای است برای نگرستن به انسانیت خودمان و فرصتی برای فکر کردن دوباره به معنای زندگی. اگر این آثار کلاسیک را کنار هم بگذاریم و مقایسه کنیم، بهتر می‌فهمیم چطور پایداری جهان مادی، جست‌وجوی معنوی و تجربه انسانی به هم گره زده‌اند و چرا نمادها و تصویرهای آب هنوز هم الهام‌بخش شعر امروز، هنرهای تجسمی و مطالعات فرهنگی‌اند. به عبارتی آب از یک عنصر طبیعی فراتر می‌رود و به نیرویی خلاق و متحول‌کننده تبدیل می‌شود. نیرویی که زندگی، معنا و جریان روح انسان را منعکس می‌کند و خواننده را به تأمل عمیق درباره زمان، هستی و نقش خودش در دنیا دعوت می‌کند. این استمرار فرهنگی و نمادین هم نشان می‌دهد که تصاویر آبی، با وجود همه تغییرات، هنوز هم می‌توانند با انسان امروز و دغدغه‌هایش ارتباط برقرار کنند (13, 14).

آب برای این سه شاعر، زبان ناگفته‌ی هستی است؛ پلی است میان عینیت و ذهنیت. در جهان مادی آب نشانه‌ی آغاز و زندگی می‌باشد، ولی در شعر آنها به آینه‌ای از روح انسان تبدیل می‌شود. آینه‌ای که ناپایداری، تغییر و بازآفرینی را به ما نشان می‌دهد. در

دنیای بودلر، آب تصویر کشمکش درونی و عطش رسیدن به مطلق است. هم حیات می‌آورد، هم نشانه‌ی فروپاشی است، هم می‌آفریند و هم نابود می‌کند، هم فریب می‌دهد و هم نجات می‌بخشد. جریان‌های آب در شعر او روح انسان مدرن را میان میل به آزادی و محدودیت‌های زندگی سرگردان نشان می‌دهند و نماد اضطراب و پیچیدگی روان آدمی هستند (14).

برای مولوی آب نماد دم الهی و جوهر حیات است، روان انسان را از آلودگی‌ها می‌شوید و به وحدت مطلق می‌رساند. جریان آب برای مولوی استعاره‌ی حرکت دائمی هستی و گذر از کثرت به وحدت است؛ چشمه‌ای از نور و فیض که روح را از خودخواهی پاک می‌کند و عطش درونی را فرو می‌نشاند. آب ابزاری است برای پالایش روح و دعوتی به آرامش و بیداری درونی. در دیوان حافظ، آب لطیف‌تر و شاعرانه‌تر جلوه می‌کند. کنار عشق و می، آب به نماد وصال، الهام و بیداری تبدیل می‌شود. حافظ آب را مثل آینه‌ای می‌بیند که چهره‌ی محبوب الهی را منعکس می‌کند؛ سرچشمه‌ای که شور زندگی، طرب معنوی و آگاهی از گذرا بودن دنیا را در خود دارد. تصاویر آب در غزل‌های او، لحظه‌ای برای تأمل و حضور در هستی می‌آفریند و خواننده را به زیستن در پیوند با حقیقت مطلق دعوت می‌کند (دهخدا، ۱۳۷۸). اگر بخواهیم مقایسه کنیم، آب در شعر این سه شاعر راهی است برای شناخت خود و جهان. بودلر در آب، رنج درونی انسان را می‌بیند. مولوی شور فنا و وحدت با مطلق را، و حافظ زیبایی زودگذر و آرامش عاشق را. آب حلقه‌ی پیوند شرق و غرب است، عرفان و مدرنیته، رنج و رستگاری؛ جوهری ازلی که سرچشمه‌ی زندگی و مرگ، هیجان و سکوت، رنج و رهایی را بازتاب می‌دهد (13, 14).

آب گل‌هایی را می‌رویاند که از تاریکی درون و روشنایی معنا جان می‌گیرند. بودلر، مولوی و حافظ هرکدام با آب جان‌شان این گل‌ها را آبیاری کرده‌اند و شعرشان را به باغی جهانی بدل کرده‌اند؛ جایی

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ گونه تضاد منافی وجود ندارد.

EXTENDED ABSTRACT

The present study investigates the symbolic and creative role of water in the poetry of Baudelaire, Rumi, and Hafez, demonstrating how a single natural element becomes a deeply generative force across three distinct poetic traditions. The extended analysis reveals that water is never limited to its physical form but functions as an expressive, philosophical, spiritual, and psychological medium capable of reflecting the complexities of human experience. In Baudelaire's modernist universe, water becomes an emblem of alienation, inner fragmentation, and the spiritual exhaustion of the modern human subject; in Rumi's mystical system, water signifies the divine breath, the continuous flow of spiritual becoming, and the path from multiplicity to unity; and in Hafez's lyrical world, water embodies love, clarity, illumination, and the subtle intermingling of sensuality and transcendence. The comparative nature of this inquiry foregrounds how symbolic structures shift according to cultural context, yet maintain an underlying universality that reveals the interconnectedness of human emotional and spiritual expression. To situate the discussion historically, the study draws attention to how water, throughout literary history, has been used as a metaphor for birth, renewal,

که همه‌ی چشمه‌ها به یک دریا می‌ریزند، دریایی که انسان در آینه‌اش، چهره‌ی ازلی حقیقت را می‌بیند.

مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

purification, and inner transformation, themes that powerfully surface in the work of all three poets. This extended abstract synthesizes these explorations to highlight the deep semantic flexibility and generative power of water as a poetic symbol.

In Baudelaire's poetry, especially in *Les Fleurs du mal*, water embodies fundamental tensions: it purifies yet corrodes, reveals yet distorts, comforts yet unsettles. Rain, rivers, and seas reflect the oscillation between hope and despair typical of the modern psychological condition. Baudelaire's rain imagery, for instance, evokes both the desire for spiritual cleansing and the melancholic descent into existential fatigue, capturing the instability of perception and the collapse of metaphysical certainty. This emotional ambiguity is intensified in images of the sea, which operates simultaneously as a site of liberation and annihilation. The sea becomes the unconscious itself—vast, unpredictable, and ungraspable—holding within it both possibility and terror. This duality aligns with the interpretative claims of scholars who argue that Baudelaire's work embodies the contradictions of modernity, exposing the paradox of longing for transcendence in a world defined by material decay and spiritual fragmentation (3). Water in Baudelaire's hands

thus transforms into a symbol of psychic turbulence and existential ambivalence, a mirror in which the modern subject perceives both the faint promise of redemption and the looming threat of dissolution. Passages from Baudelaire explicitly demonstrate this duality, especially when water functions as an illusory refuge that simultaneously magnifies the inner fissures of the self (4). The interplay between the clarity and opacity of water in these poems reflects the oscillation between lucidity and confusion in modern consciousness, a theme reinforced by critical interpretations that emphasize Baudelaire's obsession with the fractured self (5, 6).

By contrast, Rumi's poetic vision treats water not as a reflection of existential rupture but as a manifestation of divine essence. Water in Rumi's work symbolizes life, purity, unity, and the continuous movement toward spiritual realization. Through the images of rivers, springs, and rain, Rumi constructs a metaphysical landscape in which water functions as the animating force of the cosmos. In his mystical cosmology, every drop of water is a fragment of the infinite ocean of divine love, constantly in motion, constantly returning to its source. This kinetic symbolism conveys Rumi's belief that spiritual life is a perpetual journey of transformation rather than a static state. The metaphors embedded in his verses, including the famous image of the watercourse returning to the sea, articulate a vision of the soul's continuous yearning for reunion with the Beloved (7). In addition, Rumi

portrays water as both teacher and purifier, an element that washes the self clean of ego and illusion, allowing the seeker to become receptive to divine truth. Scholars of mysticism have long emphasized how Rumi's use of water parallels core Sufi doctrines concerning the flow of divine grace (8). The metaphorical movement from the multiplicity of streams to the unity of the ocean encapsulates Rumi's metaphysics of *tawhīd*, suggesting that all existence is fundamentally interconnected. Water's ability to change form—steam, vapor, liquid—further symbolizes the transformation of the self as it approaches spiritual maturity. This flexibility enables Rumi to present water as a dynamic agent of revelation, guiding the seeker through stages of purification, illumination, and eventual union.

Hafez's engagement with water introduces a third symbolic dimension—one where the mystical, lyrical, and existential gracefully converge. In Hafez's ghazals, water is at once a symbol of sensual delight, spiritual awakening, lucid reflection, and existential insight. It appears in forms such as the flowing stream, the reflective pool, or the dew on petals, each carrying a delicate balance of beauty and philosophical depth. Water often intertwines with motifs such as wine, the mirror, and the breeze, forming a symbolic triad that captures the poet's vision of love as both intoxicating and illuminating. Hafez presents water as the source of freshness and inner purification, where clarity of water mirrors clarity of heart. In lines where the lover gazes

into a stream or fills a golden cup with “joyous water,” Hafez uses water as an emblem of spiritual readiness and receptivity (10). The reflective quality of water also symbolizes the capacity of the purified heart to reveal divine beauty, echoing centuries of Persian poetic tradition in which water serves as an image of divine manifestation. Scholars have repeatedly noted Hafez’s unparalleled ability to fuse earthly pleasure and mystical intuition into a unified aesthetic experience (9). Water, therefore, becomes both an external scene of beauty and an internal state of illumination, allowing Hafez to articulate a worldview in which the boundaries between the sensual and the sacred are fluid and permeable.

A comparative analysis of the three poets demonstrates that although they operate in distinct cultural and historical contexts, their representations of water share a common structural function: water symbolizes the dynamic processes by which the self encounters, resists, or embraces transformation. Baudelaire’s water is a site of fragmentation and yearning, Rumi’s water is a medium of purification and unity, and Hafez’s water becomes the aesthetic bridge between the sensual and the transcendental. This difference is rooted partly in their respective philosophical orientations and partly in the literary traditions from which they emerge. For instance, Baudelaire’s reliance on contradictory water imagery reflects the paradoxes and crises of modern subjectivity, whereas Rumi’s reliance on flowing, unifying

imagery reflects Sufi metaphysics rooted in the pursuit of divine union. Hafez’s lyrical fusion of water and love corresponds to the Persian poetic heritage in which natural elements function simultaneously as sensual and mystical symbols. These distinctions align with scholarly interpretations that note how each poet’s symbolic universe is shaped by cultural imagination (1, 2). Despite their differences, all three poets endow water with creative potency, making it a vehicle for existential inquiry, emotional depth, and spiritual transformation. The persistence of water as a central poetic symbol across such diverse traditions underscores its universal appeal and its ability to articulate the complexities of consciousness and existence (11).

In conclusion, water emerges as a profoundly generative poetic element that allows Baudelaire, Rumi, and Hafez to explore the deepest layers of human experience. Whether as a mirror of modern alienation, a metaphor for mystical ascent, or a symbol of lyrical beauty and transcendence, water embodies the fluid motion of the soul between states of fragmentation and unity, despair and hope, obscurity and illumination. By examining these poets together, this study reveals how water—despite its cultural and historical variability—remains a timeless symbolic language that speaks to the human search for meaning, renewal, love, and spiritual awakening.

References

1. Smith RJ. Symbolism and Poetic Imagery in East and West. London: Routledge; 2010.
2. Bloom H. Charles Baudelaire and the Modern Imagination. New York: Chelsea House; 2008.
3. Barkan L. The Gods Made Flesh: Metaphor and Meaning in Baudelaire. Princeton: Princeton University Press; 1984.
4. Baudelaire C. The Flowers of Evil. Tehran: Niloufar Publishing; 2017.
5. Hoban P. Baudelaire: Poet of Modern Life. Chicago: University of Chicago Press; 2015.
6. Benjamin W. The Arcades Project. Cambridge: Harvard University Press; 1999.
7. Rumi. Masnavi. Tehran: Adineh Sabz Publishing; 2011.
8. Lewis F. Rumi: Past and Present, East and West. Oxford: Oxford University Press; 2000.
9. Shafiei Kadkani M. History of French Literature. Tehran: University of Tehran Press; 1999.
10. Hafez. Divan. Tehran: Yaqoot-e Kavir Publishing; 2016.
11. Kazazi M. Baudelaire and the Crisis of Modernity. Tehran: Niloubar Publishing; 2016.
12. Ghaemi R. Rumi and Iranian Mysticism. Tehran: Soroush Press; 2009.
13. Dadvar E. Imagologie et symbolisme de l'eau. Tehran: Nashr-e Ney; 2015.
14. Boullier F. Baudelaire et la symbolique de l'eau. Paris: Presses Universitaires de France; 2012.